

ژیل دلوز از فلسفه می‌گوید^۱

مصاحبه ژانت کولومبل^۲ با ژیل دلوز

مترجم: ارشیا تهرانی

شما تنها دو کتاب منتشر نمودید، تفاوت و تکرار^۳ و اسپینوزا و مسئله بیانگر^۴. و تازه‌ترین اثرتان، منطق معنای^۵ به‌زودی منتشر خواهد شد، در این کتاب چه کسی سخن می‌گوید؟

هرگاه که می‌نویسیم، به منزله کسی غیر از خودمان سخن می‌گوییم؛ و این ماهیتی ویژه است که از طریق ما لب به سخن می‌گشاید. برای مثال، در جهان کلاسیک، این فرد^۶ است که سخن می‌گوید. جهان کلاسیک یکسره بر قالب فردیت پی‌ریزی شده است؛ [و در آن] فرد با هستی همسو است. (ما این امر را در جایگاه خدا به منزله هستی مطلق تفردیافته، مشاهده می‌کنیم). در جهان رمانتیک وضع به کلی متفاوت است و این اشخاص^۷ هستند که سخن می‌گویند: شخص به عنوان [عنصری] هم جهت یا باز نمود معرفی می‌شود. و این امور ارزش‌های نوین زبان و زندگی محسوب می‌شدند. امروزه «فرد» [دیگر]، نه صرفاً به واسطه نیروهای ناشناخته، بلکه می‌تواند به خودی خود و به اندازه «شخص» حمایت شود. برای مدتی طولانی، ما در انتخاب میان این دو شق گرفتار شده بودیم که می‌بایست «فرد» یا «شخص» باشیم، و یا اینکه درون دریایی تمایزناپذیر از گمنامی و ناشناختگی فرو رویم. با این همه، امروزه ما مشغول آشکار ساختن جهانی پیشافرادی، [با] تکینگی‌های^۸ غیر شخصی هستیم که دیگر به اشخاص یا افراد، و همچنین دریایی تفکیک‌ناپذیر قابل تقلیل نیستند. این تکینگی‌ها به طور دائم در سیلان هستند. آنها تجزیه و روده شده یا به سرقت می‌روند، و همانند تاج‌گذاری در وضعیت هرج و مرج یا سکنی گزیدن در وضعیتی ایلیاتی (نومادیک)^۹، پیوسته پس و پیش می‌گردند. میان تقسیم نمودن فضایی ثابت بین افرادی بی‌حرکت در چهارچوب مرزها و دیوارها و دسته‌بندی تکینگی‌ها در فضایی باز و بدون مالکیت یا حصار، تفاوت عمده‌ای وجود دارد. فرلینگتی^{۱۰} شاعر، درباره چهارمین امر تکین شخص، می‌گوید: «این امر چنان است که در به زبان آوردنش، می‌کوشیم.»

پس بدین‌گونه است که شما فیلسوفانی را که مشغول تفسیرشان هستید، به عنوان تکینگی‌هایی در فضایی باز تلقی می‌کنید؟ من می‌خواستم امروز میان شما و مدیر نمایشی دست به مقایسه بزنم، که متن دراماتیک مکتوبی را باز می‌نماید. البته مقایسه مزبور در تفاوت و تکرار دچار خدشه می‌شود؛ چراکه در آنجا شما دیگر نه یک مفسر، یک خالق بودید. آیا این مقایسه همچنان معتبر است؟ یا تاریخ فلسفه نقشی متفاوت را ایفا می‌کند؟ آیا تاریخ فلسفه کولاژی^{۱۱}، که شما به دنبالش هستید، همان کولاژی که منظره را از نو احیا می‌کند است یا «نقل قولی»^{۱۲} است که [صرفاً] قالب متن مذکور را منسجم نموده است؟

بله، فلاسفه، به‌طور عمومی هنگامی که به فلسفه تاریخ می‌پردازند، در وضعیتی دشوار به سر می‌برند؛ [چراکه مواجهه با تاریخ فلسفه] بسیار دهشتناک بوده، به‌راحتی نمی‌توان آن را پشت سر نهاد. شاید، همان‌گونه که گفتید، روش خوبِ درافتادن با این مسئله، جایگزین نمودن نوعی نمایش با آن باشد. منظور من از نمایش این است که متنی مکتوب با معیارهای دیگر (یعنی دست کم در معنای متداولش، معیارهای غیر متنی) بازنمایی می‌شود؛ به‌راستی می‌توانیم نوعی «تئاتر فلسفه» را جایگزین «تاریخ فلسفه» کنیم. شما با توجه به مراد من از مفهوم «تمایز»، ادعا می‌کنید که من



دلوز



اسپینوزا

اسپینوزا یا نیچه
 فیلسوفانی با توان انتقادی
 و ویرانگر منحصر به فرد
 هستند. اما این توان
 همواره از تصدیق،
 سرخوشی، ستایش تصدیق
 و سرخوشی و از ایجاب
 زندگی در مقابل آنهایی
 سرچشمه می گیرد که
 زندگی را تحریف و
 تحقیر می کنند.
 به نظر من فلسفه
 یعنی همین.

تکنیک دیگری را، که بیشتر به کولاز نزدیک است تا به تئاتر، جست و جو می کنم. این نوع از کولاز، تکنیک یا حتی منشأ دنباله ای است که با تغییرات ناچیز [به طور دائم] تکرار می شود و می توان آن را در هنر پاپ مشاهده کرد. اما گذشته از این، شما هنوز هم گمان می کنید که در این زمینه به موفقیت کامل دست نیافته ام. [اما] من عقیده دارم که در کتاب منطق معنابیش از پیش به این هدف نائل شده ام.

برای من بسیار جالب است که شما با نویسندگانی که درباره شان می نویسید، رابطه ای دوستانه برقرار می سازید. حتی برخی اوقات برخورد شما بسیار همدلانه است؛ برای مثال شما درباره وجوه محافظه کارانه تفکر برگسون سکوت اختیار کردید. از سوی دیگر، شما نسبت به هگل بسیار بی رحم هستید. چرا؟
 اگر چیزی را تحسین نمی کنید یا آن را دوست ندارید، هیچ دلیلی وجود ندارد که حتی کلمه ای هم درباره اش بنویسید. اسپینوزا یا نیچه فیلسوفانی با توان انتقادی و ویرانگر منحصر به فرد هستند. اما این توان همواره از تصدیق، سرخوشی، ستایش تصدیق و سرخوشی و از ایجاب زندگی در مقابل آنهایی سرچشمه می گیرد که زندگی را تحریف و تحقیر می کنند. به نظر من فلسفه یعنی همین. اما شما از من درباره دو فیلسوف دیگر می پرسید. به طور دقیق، به دلیل همان معیارهای نمایش یا کولاز، که اندکی پیش مطرح شد، به نظر می رسد مجاز هستیم از تفکر به لحاظ فلسفی محافظه کار، تکنیکی هایی را استخراج کنیم که در حقیقت تکنیکی نیستند. این همان کاری است که من در قبال برگسونیسم، تصور وی از حیات، آزادی یا بیماری روانی، انجام دادم. اما چرا با هگل چنین کاری نکردم؟ خوب، [بالاخره] کسی باید نقش خائن را ایفا کند. آنچه که به لحاظ فلسفی در هگل تجسم یافته است، اقدام برای تحمل زندگی، از پای درآوردن آن با تمام وجود، آشتی دادنش با حکومت و مذهب، حک نمودن مرگ در آن و اقدامی بی شرمانه در جهت واگذار نمودن زندگی به سلطنت و اعمال آگاهی بیزار و ناشاد بود. به طور طبیعی، هگل به واسطه دیالکتیک تناقض و سلطنت مزبور، برای هر گونه گفتمان خیانتکارانه، هم در راست و هم در چپ (الهیات، اصالت روح، فن سالاری، بوروکراسی و غیره)، الهام بخش محسوب می شد.

عداوت شما نسبت به سلطنت، موجب می شود که اختلاف و تضاد را اموری خصومت آمیز معرفی کنید. به طور قطع تقابل متقارن تناقضات در دیالکتیک هگلی، موضع شما را تقویت می کند؛ اما آیا با مارکس هم همین رابطه را دارید؟ چرا شما صرفاً به شکلی تلویحی و کنایه آمیز به این مسئله می پردازید؟ تحلیل شما، که بسیار مفید است، نسبت به ارتباط متمایز - متعارض، قرینه سازی های نادرست را در فریود بر ملا می سازد؛ سادیسیم / مازوخیسیم، غریزه مرگ / رانه مرگ. آیا نمی توان با مارکس نیز به همین طریق برخورد نمود؟

شما درست می گوئید. اما آیا آزادسازی مارکس از هگل، دوباره از آن خود نمودن مارکس و آشکار ساختن

مکانیسم‌های متفاوت و تصدیق‌آمیز در مارکس، همان هدفی نیست که آلتوسر، به نحوی تحسین‌برانگیز، به انجام آن مبادرت نمود؟ به هر حال، تحت تأثیر عقاید اشتباه و تحت نفوذ تقابل‌های نادرست، بیشتر، نظام‌های انفجاری، یعنی کل‌های نامتقارنی کشف گردید که در حالت ناهماهنگی به سر می‌برند؛ (برای مثال، بتواره^{۱۲} که هم [مقوله‌ای] اقتصادی و هم روان‌کاوانه است).

فلاسفه،

آخرین سؤال درباره امر «ناگفته»^{۱۴} در مارکس است. من آشکارا پیوند میان نقش و فلسفه شما را مشاهده می‌کنم و ارتباطش را با مبارزه‌طلبی درمی‌یابم. اما آیا می‌توان آن را واجد بعدی سیاسی دانست و در شکلی از فعالیت انقلابی عرضه‌اش کرد؟

به‌طور عمومی
هنگامی که

این پرسشی بسیار دشوار است؛ [در واقع باید بگویم] من نمی‌دانم. در وهله نخست، روابطی از دوستی یا عشق وجود دارند که، به‌رغم آنکه به نوبه خود انقلابی محسوب می‌شوند، در انتظار انقلاب به سر نمی‌برند و از پیش از آن خبر نمی‌دهند. آنها در خودشان واجد نیروی اعتراض‌آمیزی هستند که [بیشتر] برای زندگی شاعرانه (مانند هیپی‌ها) مناسب است. آنها بیشتر با ذن - بودیسم^{۱۵} سروکار دارند تا با مارکسیسم؛ اما در عین حال در ذن نیز عناصر مؤثر و آماده انفجاری وجود دارند. اجازه دهید، با توجه به روابط اجتماعی، فرض کنیم که رسالت فلسفه، در این یا آن دوره تاریخی، به دست دادن نمونه خاصی است که بتوان به واسطه آن سخن گفت؛ [مانند] فرد در جهان کلاسیک، شخص در جهان رمانتیک یا تکنیکی‌ها در جهان مدرن. فلسفه این نمونه‌ها را به وجود نمی‌آورد، بلکه صرفاً در بستر خویش آنها را بیان می‌کند. اما آنها وجود دارند و محصول تاریخ بوده، به‌خوبی بر روابط اجتماعی مبتنی هستند. در نتیجه، انقلاب به دنبال آن است که بر اساس پیشرفت این یا آن نمونه (از قبیل فرد بورژوا در انقلاب کلاسیک ۱۷۸۹)، روابط مذکور را دگرگون سازد. مشکل حقیقی انقلاب (منظورم انقلابی بدون بوروکراسی است) می‌تواند معضل روابط اجتماعی نوین باشد؛ جایی که تکنیکی‌ها یا اقلیت‌های فعال در فضایی ایللیاتی (نومادیک)، بدون هیچ مالکیت یا حصار به صحنه می‌آیند.

به فلسفه تاریخ می‌پردازند،
در وضعیت دشوار

به سر می‌برند؛
[چراکه مواجهه با
تاریخ فلسفه]

بسیار دهشتناک بوده،
به راحتی نمی‌توان آن را
پشت سر نهاد.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله‌ای ترجمه‌ای است از:

Gilles Deleuze, "Gilles Deleuze Talks Philosophy", in *Desert Islands and Other Texts*, New York: Semiotext(e), 2004, pp 143-145.

برای مشاهده اصل مقاله به زبان فرانسه نیز رجوع کنید به:

Interview conducted by Jeanette Colombel, *La Quinzaine litteraire*, no. 68, 1-15 mars 1969, pp18-19.

2. Jeanette Colombel.
3. Difference and Repetition.
4. Spinoza and the problem of Expression.
5. The Logic of Sense.
6. Individual.
7. Persons.
8. Singularities.

۹. Nomadic: برای آشنایی بیشتر با این اصطلاح دلوزی، رجوع کنید به: اندیشه ایللیاتی، در سرگشتگی نشانه‌ها، مترجم: لیلی گلستان، گزینش و ویرایش: مانی حقیقی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۴. و همچنین بنگرید به:

NOMADICISM, in *The Deleuze Dictionary*, edited by: Adrian Parr, Edinburgh University press, 2005, p.180

۱۰. (۱۹۱۹-): Lawrence Ferlinghetti) شاعر، نقاش، مترجم و منتقد هنری آمریکایی.

۱۱. Collage: اختلاط رنگ‌های مختلف در سطح پرده نقاشی. در زبان فارسی به «هنر اختلاط رنگ‌ها»، «تکه‌کاری» یا «تکه چسبانی» نیز ترجمه شده است. به‌طور کلی، به مجموعه‌ای از چیزهایی گفته می‌شود که به ظاهر ارتباطی به هم ندارند؛ و از نظر دلوز حوادث و رویدادهای موجود در تاریخ فلسفه نیز چنین هستند.

12. Citation.
1. Fetishe.
2. un – Spoken.
3. Zen Buddhism.

آنچه که به لحاظ فلسفی
در هگل تجسم یافته است،
اقدام برای تحمل زندگی،
از پای در آوردن آن
با تمام وجود، آشتی دادنش
با حکومت و مذهب،
حک نمودن مرگ در آن و
اقدامی بی‌شرمانه در جهت
واگذار نمودن زندگی
به سلبیت و اعمال آگاهی
بیزار و ناشاد بود.